

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد تحمید خالق اکبر : دلپذیر است نعت البدر

بعد از آن حال و امحاشی : هفت تیر من لب نام دگر

بعد سلطان جلالیم پس از آن : دفع هر صد مرتبه شاه سپهر

بعد از آن ملک در فغان عظیم : نفس چند یزده سب مسطر

مستمل بر بیان قاروره : یک رو فیت تابا ساز

هفت قسم آمده اول اول : بشنوا از هوش ای غرور

زنگ لال و توام تیره و صفا : رایگیر است وز بدر سوب

زنگ اینچ قسمش مدان : ای مہارت طلب درین دفتر

اصفر و احمر احفر و استود : پس سفید ای ترا خدا یا

تبتی و اترج اشقر و ناری : اگر تا صحت از تصفیر

هفت تبتی با کاه شبیه : بشیر و دست و لیل روشن تر

اترجمی دان ز اعتدال و منہ : قدم از حد اعتدال بر

بعد از آن

عبدالزبان جمله زرد بالترتیب • وال کرمی ز یکدگر برتر
اصدق و در وی است این قسم • طبقات سه گانه و احمر
صفتی است که در آن مزید • وال بر خون و کرمی غریز
فتقی بیلنجی و زنجاری • پس کراچی است اینده
فتقی بر سبیل ترود است • بد و معنی ترانسان اور
یا لفسر اقلیل سودا • یا که صفرا سوخت از جوهر
بیلنجی و آن غلبه سودا • هم بر و محمد سمدای بافر
اگر این بول آمد از صبیان • بر یکی مندر است از دو خطر
یا تشیح حدوت میخواهد • یا که فال همی برارد سر
بول از بخار کون و کراچی • کرده روشن دو مین بضر
فرط صفرائی سوخته و یک • کرمی ناریه بد و تمهیر
یا سیر بویی تند یا زرد • یا بخر هر دو اسود این نور
قسم اول همی به این دو • سوخت صفرا فزون ز حد قدر

قسم نمانینس اگر طاف کنی حکمت نیست ای حمیده سر
 کرده سیلان خلط سودا طبع هیرجران که کشته در آور
 ابرویس انگوشیر مانند است یا مت یابای هستر
 کزت بلغم و بر دوت نیز حکم اول همی نویسن نیز
 که ذوبان نسیم یا اعضا در کرمستی بسته اند جمله صور
 مجرب آید چنانکه آخرون باشد این حال ترود و شور
 قسم ثانی بنزد قسم ذکی آمد این چار حکم را مصدر
 یا که شده نفوذ صفرا شده مانده گرفته راه کنده
 لیک مانده از نفوذ مانند از برای لطافت جوهر
 یا لقرت نگروه اند آب طبع گوشت عاجز و مفسر
 عدم نفیج یا بود حکمتش یا ورم درد مانده دارد سر
 روح و اخلاط هم قوی اند متوجه شدند جانب
 خیر از نفی داده نصیر رقیق سما و حراج و طبع بس
 خصوصاً

پاشده

یاشده سده در مجاری بول : خورنده آستیک زیاده مکر
 که در اول نبوده بول غلیظ : پس در هر غلیظ از دو خردا که
 فی تمیزی ز خلطهای غلیظ : آب انی ز نضح مائده اثر
 صافی است که نفوذ کند : هم که مانع بشعاع بصر
 دال نضح و سکون اخلاط : بول صافی است صحت صحت اگر
 لیک حکمتش بول بعضی از اجزا : اینچنین است فرود نشور
 ضد صافی مکر که دال بود : عدم نضح محقق را اکثر
 هم سقوط ز قوت و حکم : شد عزیزت نیز کرده خبر
 بول چون بول ز این بین بگو : یا صاف است یا حدوت اندر
 بن از گرمی غریبه فرود : هم عفونت پدید شد دیگر
 هر دو در تن خنک میباشند : بول بد بود دهانت او اثر
 بول فی بول صغیر تر بود : بد و معتبی بود تر از مهرب
 عدم نضح یا که این سکه امور : گرمی که مجرب است اگر

کرمی و قوت عزیزی را **شد سقوط این سخن کلمه**
بول با اعتدال تو چو بولد **هست بر اضح و ال سنگوتر**
کره منی زید میوال افزون **حشم کنیا و پی پراه**
کره موا و غلیظ و لرحب **بار باج هست اکثر و او فر**
غلظت و اتصال اجزا کر **پاره بول را به پیش نظر**
کره ممت از دان **یا تمه یا میان یا به زبر**
راسبست و معلق است **سه مکان هر نام او شهر**
بر سوبنگ است این ترتیب **از روی موضع و محل و مقصد**
افصلش راسب و معلق بس **بس غام است ای**
هست بهر سوبنگ و صفا **یا دیگرش که بهتر است از زر**
استوار ملاست و باض **مجموع جزهاش یکدیگر**
اشقر و اسود امر و تیره **بس سخانی با این صفت**
از روی عرض کم غلیظ قوام **بس قشوری بویکس این**

بس خراطی خراط نامند - بر دانه شده و اللت که
 یعنی از عضو نامی اصلیه - آمد اجزا و میول ای بهتر
 از بس آن صفا می که بعضی - آمد از خراط اقرون تر
 تو تبرت اینهمه ام - کور دانه و لیل آر بر
 از روی موضع اندرین ام - قلته و کثرت از دانه و شکر
 وان بکس رسوبت بگو - وسط از فوق بدنه از دست
 که میول مریض نیست رسوب - عدم نفخ را قوب میسر
 یا کور شده است یا نه است - رسوب ماده مکر کمتر
 استباه رسوبت می خام - چون بیفتند ترا بیکدیگر
 فرق هر دو نکر بجز امور - ای که هست بقول نقد بشر
 کوزه بوسی و تقدم آماس - هم سهولت در اجتناب اگر
 هست کوریش که خام نشد - همچو که را ازین سستی مظهر
 جنبش مضمون رسوب وان مقدار - از طبیعی اقل یا اکثر

پاک باشد مساوی معتاد و حد مفقود نیست ازین سده در
 خون و چون آن صغیر یا مفرغ - زاید از حد اعتدال اگر
 باشد از موجبات کثرت بول - یا دوار ای جسم و انشور
 نیز اکل و آکا حرطوب بول از حد حصر بر
 نیز بجران که هست در ایجا کثرت بول را سبب
 لبک بیمار را سردی است - که ز بجرانست کثرتش
 ضعف عارض شود نیز و بیانی - این سخن را یکی از من
 قلت بول راست چهار سبب - از من این هر چهار گن
 فرط تخمیل و التام ماسم - بول کم آرد ای خسته
 نیز فرط حرارت از ابدان - مینماید رطوبت
 شد افته چو در مجاری بول - بول آید رقیق و هم گستر
 قلت بول شد که از اسهال - معده و روده را سبب
 که در با قلت تخلل بول - کمتر آید در آن بجز استرس

بول در این نشانه کثرت بول
 در بیماری حرطوب

هست او مویجات استسقا بهر سپهر میتنو و مندر
چون دلائل بر باز و بول پی است کن قیاس این یکی زبان دیگر

تمت تمام شد

رساله ماکول و مشروب

بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالظفر

زبانزاجو در اول اینکلام زجه و تخت رساندی کام
بر آن ایخرو مندر و نین ضمیر که گوید جنبین یوسفی حقیر
که این نسخه بهر تو کردم رقم زنده بر ماکول و مشروب هم
در آندم که این نسخه تمهید شد با ماکول و مشروب موسوم شد
چو از جبهه این ماه برقع کنند مرا سال و تاریخ او خوش بود
فرد و آمد این خوان خوشدست و بعد نقش بخت آری است
صد ایام بپرو می مفسران کزین خوان بهر نفسی است

زنده بر ماکول

ز حکمت که هیچ داری خبر تخم خویش تن خود خورد بر مغز